دوشنبه 10 آذر 1404 - 02:49

گفت‌وگوی ایکنا با نویسنده کتاب «فلسفه عطار نیشابوری»

فلسفه عطار نیشابوری؛ عبور از خوانش ادبی به کشف نظام اندیشه

طاهره بهرامی، پژوهشگر فلسفه و عرفان معتقد است؛ نظام فکری و فلسفی ایرانی از فردوسی آغاز می‌شود و در عطار، مولوی و حافظ به اوج می‌رسد؛

طاهره بهرامی، پژوهشگر فلسفه و عرفان معتقد است؛ نظام فکری و فلسفی ایرانی از فردوسی آغاز می شود و در عطار، مولوی و حافظ به اوج می رسد؛ به دیدگاه او شناخت عرفان ایرانی نیازمند پیوند دوباره ادیب و فیلسوف است و تا زمانی که این ارتباط برقرار نشود، تحقیقات ما فقط در سطح شعر می چرخند و به گوهر اندیشه که در پسِ زبان نمادین و ساختار روایی این متون نهفته است، راه پیدا نمی کنند.

فلسفه عطار نیشابوری؛ عبور از خوانش ادبی به کشف نظام اندیشه

بازخوانی میراث عرفانی ایران اغلب با رویکردهایی زبانی، اخلاقی یا ادبی انجام شده و کمتر تلاشی برای کشف لایه های عمیقِ فلسفی این آثار صورت گرفته است. در چنین فضایی، انتشار کتاب «فلسفه عطار نیشابوری» نقطه عطفی در مطالعات عرفانی محسوب می شود؛ زیرا نویسنده در آن نشان می دهد که عطار نه تنها شاعر و عارف، بلکه صاحب «نظام اندیشه» و حلقه ای مهم از جریان فلسفه ایرانی است؛ جریانی که به باور او از فردوسی آغاز و تا ملاصدرا امتداد یافته است.

طاهره بهرامی، نویسنده کتاب «فلسفه عطار نیشابوری»، معتقد است برای شناخت عطار و به طور کلی عرفان ایرانی، باید آن ها را در بستر یک جریان پیوسته فکری دید؛ جریانی که از فردوسی آغاز می شود و در حکمت متعالیه ملاصدرا به اوج عقلانی خود می رسد. او تأکید می کند بسیاری از پژوهش های موجود، به دلیل جداسازی ادبیات از فلسفه، تنها به سطح شعر رسیده اند و از استخراج نظام فکری عرفا بازمانده اند.

اهمیت کتاب «فلسفه عطار نیشابوری» در این است که خواننده را از نگاه رایج «تجربه صرفاً عرفانی» عبور می دهد و عطار را در جایگاه اندیشمندی قرار می دهد که به طور مستقیم به مسائل فلسفی، معرفت شناختی و هستی شناختی دوران خود پاسخ می دهد. از سوی دیگر، بهرامی با تفکیک دقیق زبان نمادین و ساختار فکری، نشان می دهد که آثار مهمی چون اسرارنامه نه فقط متن ادبی، بلکه شناسنامه فلسفی عطار هستند.

سرویس اندیشه ایکنا با توجه به دغدغه های فکری خود در حوزه حکمت، اندیشه دینی و مطالعات فلسفه اسلامی، گفت وگو با نویسنده این اثر را ضروری دانست؛ زیرا این رویکرد می تواند فهم تازه ای از میراث عرفانی ایران ارائه دهد و حلقه گمشده میان شعر فارسی و حکمت اسلامی را دوباره احیا کند.

در ادامه، مشروح این گفت وگو را با هم می خوانیم:

ایکنا - یکی از نکاتی که سبب توجه به کتاب شما شده، این است که معمولاً میان عرفان و فلسفه یک گسست تاریخی و معرفتی تصور می شود و پژوهشگران بسیاری کوشیده اند این فاصله را پر کنند. شما در کتاب خود به عطار نه صرفاً به عنوان یک شاعر، بلکه به مثابه صاحب یک دستگاه فکری و نظام اندیشه پرداخته اید. از نگاه شما، آیا ما نیازمند چنین قرائتی از عرفان، یعنی عرفانِ فلسفی، هستیم؟

به گمانم پرسش شما را باید به دو بخش تقسیم کنم. نخست «فضای پژوهشی و فکری» و دوم «چرایی نگاه فلسفی به عطار نیشابوری».

بخش اول به دوران کارشناسی ارشد من بازمی گردد؛ زمانی که با اندیشه های کلامی آشنا شدم، کم کم دریافتم که ادبیات تنها یک متن هنری یا احساسی نیست که صرفاً لذتی در ما برانگیزد؛ بلکه جنبه های فکری و تأملی در آن بسیار پررنگ است. همین مسئله سبب شد که در دوره دکتری این پرسش برایم مهم شود که اگر این متون چنین ظرفیت های فکری دارند، آیا می توان از دل آن ها یک «اندیشه» و حتی یک «نظام فکری» استخراج کرد؟ نظامی که بتواند در فضای فکری جامعه اثرگذار باشد.

وقتی در تحقیقات پیشین جست وجو کردم، به لایه های عمیق این آثار چندان پرداخته نشده بود؛ بیشتر مباحثی سطحی مانند بررسی اندیشه های کلامی در اثر خاص، یا بحث جبر، یا مقایسه عرفان مولوی با دیگر عارفان، این ها البته مهم است، اما

پرسش من عمیق تر بود.

اگر این آثار همان مباحث کلامی را تکرار می کنند، پس چه چیز آن ها را «عرفانی» کرده است؟ اساساً عرفان چیست و چه تمایزی میان این آثار با متون صرفاً کلامی یا فلسفی وجود دارد، در حالی که موضوعات فلسفی و دینی نیز در آن ها حضور دارد؟

این پرسش ها را با یکی از اساتیدم در میان گذاشتم. ابتدا برداشت ایشان این بود که من در پیِ استخراج یک «نظام اخلاقی» از دل این متون هستم و چنین پیشنهادی را نیز مطرح کردند. اما در نهایت موضوع «معرفت شناسی» را پیشنهاد دادند؛ حوزه ای که آن زمان برای من ناآشنا بود.

اما پاسخ به بخش دوم پرسش شما، این که چگونه به این نتیجه رسیدم که عطار نه تنها شاعر عرفانی، بلکه صاحب یک تفکر فلسفی است.

سیر مطالعاتی و تحقیقی من کم کم نشان داد آنچه امثال سنایی، مولوی، عطار، حافظ، نظامی و حتی فردوسی مطرح کرده اند، در حقیقت «پاسخ هایی» به همان مسائلی که فلاسفه طرح کرده اند. این آثار نسبت جدی با آرای فلاسفه، به ویژه سنت سقراطی دارند. برنامه تحقیق من بر این قرار گرفت که از دل مباحثی که بعدها «معرفت شناسی دینی» نام گرفت، به یک دستگاه فکری برسم. اما من دامنه پژوهش را گسترده تر کردم و شاخه های متعددی را که با این حوزه نسبت داشت مطالعه نمودم.

هرچه بیشتر پیش رفتم، بُعد فلسفی این متون برجسته تر شد؛ تا جایی که نهایتاً به این جمع بندی رسیدم که آنچه در آثار عطار و پیشینیان و پسینیان او جاری است، «فلسفه ایرانی» است؛ فلسفه ای که از فردوسی آغاز می شود و تا حافظ امتداد می یابد. بعدتر نیز به این نتیجه رسیدم که آثار عرفانی پس از حافظ، دست کم در حوزه عرفان نظری در حقیقت شرح، تفسیر یا پیوندی با آثار عرفانی پیش از حافظ اند.

نکته مهم این است که این نتیجه «پیش فرض» من نبود؛ من از آغاز قصد نداشتم ثابت کنم این آثار فلسفی اند، بلکه سیر مطالعه، کاوش و مواجهه با متون مرا به این نتیجه رساند که فلسفه ایرانی در این آثار تبلور یافته است.

ایکنا - در فرآیند مطالعه و نگارش کتاب، شما با چه زمینه های فلسفی در آثار عطار ـ به ویژه در قیاس با دیگر آثار او روبه رو شدید؟ کدام یک از آثار عطار بیشتر محور توجه شما قرار گرفت؟

برای شروع پژوهش، یک چهارچوب از پیش تعریف شده وجود داشت، اما در دل همین مطالعات کم کم به این نتیجه رسیدم که «اسرارنامه» شناسنامه فلسفی عطار و شاید بتوان گفت زنجیره اصلی دستگاه فکری اوست. دلیلش هم این است که اسرارنامه برخلاف بسیاری از آثار دیگر عطار، زبان نمادین ندارد و سه حوزه بنیادین فلسفه اعم از هستی شناسی، انسان شناسی و معرفت شناسی به صراحت در آن طرح شده است. این اثر ارکان فلسفی اندیشه عطار را بسیار روشن و بی واسطه نشان می دهد؛ تا جایی که شاید بتوان گفت حتی بی نیاز از رجوع به دیگر آثار عرفانی، ساختار فلسفی اندیشه او را آشکار می کند.

۷ آذر/ طاهره بهرامی/فلسفه عطار نیشابوری؛ پیوند گمشده شعر فارسی و حکمت اسلامی

بنابراین در درجه نخست «اسرارنامه» است که جایگاهی متمایز از سایر آثار دارد. پس از آن «مصیبت نامه» اهمیت می یابد؛ متنی که به نوعی تکمله اسرارنامه است و مباحث طرح شده در آن را کامل تر و گسترده تر نشان داده می شود. با این حال، چه از حیث زبان و چه از حیث ساختار فکری، باز هم اسرارنامه را می توان شناسنامه فلسفه اخلاق و اندیشه فلسفی عطار دانست.

ایکنا - درباره برداشت های فلسفی در «اسرارنامه» برای ما توضیح دهید؟ مثلاً اینکه کدام مسائل نماینده اصلی تفکر فلسفی عطار هستند و این مباحث در کدام آثار او مانند الهی نامه، مصیبت نامه یا منطق الطیر انعکاس یافته اند؟ و اساساً این دستگاه فکری چگونه در آثار مختلف عطار تکرار یا بسط پیدا می کند؟

در بخش نخست کتاب توضیح داده ام که بنیان اندیشه عطار را باید ابتدا در «تذکرةالاولیاء» جست وجو کرد. عطار در این کتاب سخنان عارفان را نقل می کند و همان ها را مبنا قرار می دهد تا بعدها همان مفاهیم و مسائل را در آثار دیگرش بسط دهد. این گونه نیست که آثار او از یکدیگر گسسته باشند؛ بلکه یک زنجیره فکری از تذکرةالاولیاء آغاز می شود و سپس در آثار منظوم او

ادامه می یابد.

در «اسرارنامه» بسیاری از این مسائل در قالب چند بیت یا چند بخش کوتاه به صورت نظری طرح می شود. اما همین مسائل در سه اثر دیگر «منطق الطیر»، «مصیبت نامه» و «الهی نامه» در قالب سلوک، روایت و با زبان نمادین ادامه پیدا می کند. بنابراین اسرارنامه طرح اجمالی است و آن سه اثر، تفصیل و بسط همان دستگاه فکری عطار است.

البته ساختار این آثار یکسان نیست. «الهی نامه» ساختاری کاملاً متفاوت دارد؛ منازل سلوک را طبقه بندی می کند و آغاز و پایان روشن دارد، اما اسرارنامه چنین ساختاری ندارد و موضوعات در آن به شکل پیوسته و آزاد طرح می شود. به همین دلیل در آغاز اسرارنامه با مقولاتی چون عشق، حرکت تکاملی موجودات، یگانه انگاری جسم و جان و مسئله اتحاد جسم و جان روبه رو می شوید. پس از آن، پاسخ هایی را به همان مسائلی که فیلسوفان در حوزه شناخت و معرفت مطرح کرده اند می بینید: شناخت یقینی، مراتب معرفت و پرسش هایی از این دست.

نکته مهم این است که زبان اسرارنامه، زبانی کاملاً آشکار و بی پیرایه است؛ سخن مستقیم و بدون پوشش نمادین. اما در آثار دیگر، مانند الهی نامه و منطق الطیر، همان مسائل در قالب حکایت، تمثیل و روایت نمادین پیش می آید. به همین دلیل است که می گویم اسرارنامه دستگاه نظری عطار را فشرده و به طور صریح بیان می کند و سه اثر دیگر آن را در مسیر سلوکی و زبان رمزآلود گسترش می دهند.

ایکنا - در آثار عطار بسیار از عشق و سلوک سخن می رود و در بخش های دیگری نیز از مفاهیمی چون وجود، عدم و کمال. اینها مفاهیمی اند که عطار به آن ها تکیه می کند. با توجه به پژوهش هایی که انجام داده اید، دیدگاه های فلسفی عطار بیشتر در کدام قلمرو قابل طبقه بندی می شود؛ هستی شناسی، معرفت شناسی یا انسان شناسی؟

به نظر من پرسش شما دو بخش دارد. نخست این که مسئله «وجود و نیستی» چگونه با مفاهیمی مثل عشق، کمال و… پیوند می یابد؛ و دوم این که دستگاه فکری عطار در کدام چارچوب فلسفی قابل قرار دادن است.

در بخش اول باید بگویم که برداشت من از عشق در آثار عطار به ویژه براساس اسرارنامه کاملاً متفاوت از این تلقی رایج است که عشق روشی برای شناخت در برابر عقل باشد. در پژوهش ها به این نتیجه رسیدم که عشق «صورت» از هستی است، نه ابزاری برای شناخت. همین تعریف درباره مفاهیم دیگر نیز صادق است؛ یعنی هستی از یک موجود بی آغاز شروع می شود و وجود از یک صورت بی پایان یا همان نیستی و مفاهیمی مانند وجود، کمال و عشق «تعینات نیستی» هستند. همه این ها مراحل و صفات همان هستیِ بی تعین اند و تمایزی از اصل ندارند.

به همین دلیل، تقسیم بندی هایی نظیر «تصوف عاشقانه» و «تصوف عارفانه» که معمولاً گفته می شود یکی با سِرّ و پنهان سروکار دارد و دیگری با شناخت، اساساً در آثار عطار موضوعیتی ندارد. عشق در دستگاه فکری او «تعیّن هستی» است و سپس به صورت های مختلف متجلی می شود.

اما درباره «کمال»، اگر درست متوجه پرسشتان شده باشم، باید بگویم در آغاز اسرارنامه، بحث حرکت تکاملی موجودات به سوی غایت خودشان طرح شده است؛ جایی که عطار به نوعی از «حرکت جوهری» سخن می گوید و عشق را نیروی محرکه می داند که بنیاد کائنات را به سوی کمال می راند.

اما بخش دوم پرسش شما مربوط به جایگاه این نظام فکری در چارچوب های فلسفی است. بنابر آنچه یافته ام اندیشه عطار را می توان در امتداد تفکر پیشاسقراطیان قرار داد.

اگر فلسفه را به دو بخش «فلسفهِ شدن» و «فلسفهِ بودن» تقسیم کنیم، فیلسوفان فلسفهِ شدن به تغییر و تحول هستی می پردازند و هستی را سیال و متغیر می دانند؛ در حالی که فلسفه بودن قائل به ثبات ذات هستی است و حرکت جوهری را نمی پذیرد.

نظام فلسفی عطار کاملاً ذیل فلسفه شدن قرار می گیرد؛ همان جایی که در سنت کلاسیک، تمایزی میان هستی شناسی و معرفت شناسی وجود ندارد و این دو درهم تنیده اند. در فلسفه ملاصدرا شیرازی نیز همین نگاه دیده می شود؛ هستی شناسی و معرفت شناسی کاملاً به هم پیوسته اند. عرفان نیز در همین نظام قرار می گیرد. به همین دلیل نمی توان اندیشه عطار را صرفاً در یکی از این سه حوزه هستی شناسی، معرفت شناسی یا انسان شناسی محدود کرد.

در تعریف عرفان نیز نوشته ام، «معرفت» به مراتب وجود و اگر بخواهیم بسیار خلاصه کنیم، شاید بتوان گفت عنصر اصلی کار هستی شناسی است؛ اما معرفت شناسی نیز جایگاهی اساسی دارد، به ویژه در نسبت با مباحث معرفت شناسی معاصر و مسئله عدم دستیابی به یقین. این موضوع را در قالب مقاله ای توضیح داده ام که البته هنوز منتشر نشده است.

ایکنا - اگر بخواهیم جایگاه عطار را میان دو سنت فلسفه اشراق سهروردی و نظریه وحدت وجود ابن عربی بررسی کنیم، عطار در کدام نقطه می ایستد؟ آیا می توان شخصیت و اندیشه او را حلقه ای میان شهودِ اشراقی و وجودِ ابن عربی دانست؟ یا آنکه او مسیر تازه ای در معرفت عرفانی گشوده است؟

به نظر من اگر از حیث ظاهر آرا و اندیشه نگاه کنیم، عطار شاید شباهت بیشتری با ابن عربی داشته باشد؛ اما مسئله اصلی این است که زبان شیخ اشراق کاملاً نمادین است و همین زبان نمادین آن گونه که باید فهم نشده و کمتر مورد توجه قرار گرفته است؛ یعنی هنوز دقیق روشن نشده که زبان نمادین، لایه ای است که باید کنار زده شود تا به اندیشه اصلی آن متفکر دست پیدا کنیم.

اما در مجموع، من هر سه اندیشمند عطار، سهروردی و ابن عربی را اضلاع یک مثلث فکری می دانم. اندیشه هایشان از هم جدا نیست و تمایزی ماهوی میان آنها وجود ندارد؛ آنچه متفاوت است «صورت بیان» و «زبان» آنهاست. عطار بنا بر شرایط اجتماعی، فکری و سیاسی زمان خود زبان شعر را برگزیده؛ شیخ اشراق زبان کاملاً نمادین دارد؛ و ابن عربی آزادی عمل بیشتری در بیان دارد و از زبان روشن تر و مستقیم تری استفاده می کند. اما در عمق، این سه در یک مسیر فکری حرکت می کنند.

در پاسخ به بخش آخر پرسش شما، نگاه هر سه اینها در بنیادِ خود نگاه وحدت وجودی است. بنابراین نمی توان عطار را جدا از این دو سنت دید، یا حلقه ای که صرفاً میان دو جریان واسطه باشد؛ بلکه باید او را یکی از اضلاع همان نظام فکری دانست، با تفاوتی که در صورت بیان و زبان انتخاب شده دارد.

ایکنا - شما به زبان نمادین در حکمت و فلسفه اشاره کردید که امروز از آن غفلت می کنیم و جایگاهی نزد اهل اندیشه ندارد. چگونه فیلسوفان و متفکران بزرگ در گذشته برای بیان اندیشه هایشان از زبان نمادین بهره می گرفتند، اما امروز اگر بخواهیم از چنین زبانی استفاده کنیم، گویی کاری «غیرفلسفی» انجام داده ایم. از نظر شما آیا می توان درباره «فلسفه زبان» در آثار عطار سخن گفت؟ یعنی آیا عطار تجربه عرفانی را به زبانی برای انتقال معنا تبدیل کرده است؟ کارکرد زبان در آثار او چیست؟

به نظر من زبان در آثار عطار و به طور کلی در سنت فکری ایران هر دوره کارکرد خاص خودش را داشته است. از همان آغاز اگر نگاه کنیم، از فردوسی تا دوره های بعد، زبان گاهی بسیار ساده بوده و این سادگی به دلیل شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی زمانه بوده است و گاهی زبان کاملاً معماری و پیچیده می شود. شما پرسیدید چرا در گذشته از یک «زبان نمادین » استفاده می شد و امروز این کارکرد را از دست داده ایم. به نظر من فضای فکریِ زمانه موجب می شد یک تفکر خاص در قالبِ آن زبان ارائه شود. اکنون شاید آن شرایط وجود ندارد و زبان اندیشه، دیگر نیازی به زبان نمادین ندارد؛ می تواند قالب مناسب و درستی پیدا کند.

با این حال، در برخی آثار معاصر ما دچار افراط شده ایم؛ زبان چنان پیچیده و نامنسجم شده که عملاً تفکر را محو می کند. اینجاست که باید آسیب شناسی زبانی انجام داد؛ چون وقتی زبان تا این حد نازل یا نامتناسب شود، اندیشه قربانی می شود.

۷ آذر/ طاهره بهرامی/فلسفه عطار نیشابوری؛ پیوند گمشده شعر فارسی و حکمت اسلامی

اما درباره عطار بخشی از پژوهش دقیقاً درباره کارکرد زبان در آثار اوست. بسیاری از مفاهیم و واژگانِ عطار «نماینده اندیشه فلسفی» اوست. زبان او در ظاهر زبان اخلاقی، دینی یا روایی است؛ اما در باطن، معنایی فلسفی و نظام مند را منتقل می کند؛ یعنی زبان داستانی و اخلاقی فقط سطح کار است و لایه های زیرین، حامل تفکر فلسفی اوست.

شما اشاره کردید که آیا می توان گفت عطار تجربه عرفانی را به زبان منتقل کرده. همان طور که در پرسش های قبلی هم گفتم، این تصور که عطار یک تجربه شخصی و عرفانی داشته و آن را «احساس» کرده و سپس به زبان آورده، درست نیست. اگر چنین فکر کنیم، مبنای فلسفی اندیشه او را کنار گذاشته ایم. عطار کاملاً با مسائل فلسفه یونان، فلسفه مشاء و مسائل بنیادین تفکر آشنا بوده است. به ویژه در اسرارنامه، با صراحت به پرسش هایی پاسخ می دهد که فیلسوفان طرح کرده اند. بنابراین نمی توان اندیشه او را صرفاً تجربه عرفانی دانست.

اما او از زبانی اخلاقی، داستانی، نمادین استفاده کرده تا یک تفکر فلسفی را بیان کند. زبان، پرده ای است که باید کنار زده شود

تا اندیشه او دیده شود؛ اما این پرده بخشی از روش اوست، نه مانع فهم او.

ایکنا - در نسبت میان فلسفه و عرفان معمولاً بحث به نسبت «عقل و عشق» برمی گردد؛ گویی هر دو ساحت بر همین نقطه متمرکزند و همواره در تعارض اند. عطار چگونه این دو را در نسبت با حقیقتی که از آن سخن می گوید به صلح می رساند؟ آیا در اندیشه او یکی بر دیگری غلبه دارد؟

در تاریخ ما معمولاً فلسفه و عرفان در برابر هم قرار داده شده اند؛ عقل در کنار فلسفه و عشق در کنار عرفان. همین تقابل باعث شده عرفا متهم به ستیز با عقل شوند و از دل این نگاه، قضاوت های منفی جدی نسبت به بخشی از سنت فکری ایران شکل گرفته است؛ تا آنجا که حتی بعضی ها عدم پیشرفت ایرانیان را معلول همین تقابل دانسته اند.

اما آنچه در این تحقیقات، با استناد به آثار مختلف، به آن رسیده ام این است که اساساً عقل و عشق در برابر هم نیستند. وقتی نگاه عطار را ببینیم، او نوعی نگاه صدرایی به مسئله وجود دارد؛ یعنی وجود را دارای مراتب می داند و اندیشه نیز مراتبی دارد. اندیشه از حس آغاز می شود، سپس عقل، و مرتبه های بالاتر. بنابراین عقل و عشق هر دو مراتب اندیشه اند؛ هیچ کدام در تقابل با دیگری نیست و هیچ یک بر دیگری برتری مطلق ندارد.

عشق از نظر عطار روش اندیشیدن نیست که بگوییم در مقابل عقل است. عشق صورتی از هستی است، نه جایگزین عقل. در مقابل، عقل نیز در عرفان نقد نمی شود مگر زمانی که فراتر از حدود شناخت خود ادعا کند. این عقلِ مورد نقد، بیشتر شبیه چیزی است که در فلسفه مدرن دیده می شود؛ عقلی که می خواهد ساحت تجربه را بیش از حد بسط دهد و از حدود خود فراتر رود. اما عطار و عرفا به طور کلی، عقل را در قلمرو تجربه انسانی کاملاً معتبر می دانند و نفی نمی کنند؛ فقط تأکید می کنند که عقل و عشق هیچ کدام به تنهایی قادر به شناخت امر مطلق و نامحدود نیستند، زیرا هر دو مراتبی از وجود و اندیشه اند.

همین جاست که معرفت شناسی عطار با برخی دیدگاه های دیگر هم پوشانی پیدا می کند. چون عطار نگاه وحدت وجودی دارد، نفس و عقل را جدا از هم نمی بیند؛ در نظر او عقل یکی از مراتب نفس است. برخلاف نگاه مشائی که برای نفس قوای مستقل مانند عقل، حافظه و خیال قائل است، نگاه صدرایی که به عطار نزدیک تر است و این قوا را مراتب نفس می داند. در این رویکرد، نفس فاعل واحد و مدرک است و عقل، حس، خیال و مراتب ادراک همگی ظهورات همان نفس اند.

از همین جاست که ارتباط اندیشه عطار با آراء ملاصدرا شیرازی روشن می شود؛ هم در وحدت مراتب وجود، هم در وحدت مراتب ادراک و هم در اینکه عقل و عشق نافی یکدیگر نیستند، بلکه دو ظهور از یک حقیقت اند.

ایکنا - انسان امروز با بحران های جدی مثل اضطراب، پوچی، ازخودبیگانگی و فقدان معنا دست به گریبان است. آیا رجوع به آثار عطار می تواند نوعی «درمان فلسفی» برای روح انسان مدرن باشد؟ آیا اندیشه عطار می تواند در برابر بحران معنای امروز نقشی ایفا کند؟

صادقانه اگر بگویم، یکی از انگیزه های اصلی من برای ورود به این پژوهش ها همین مسئله بود. چون در مواجهه با اندیشه مدرن و حتی رمان های مدرن همیشه با این پرسش روبه رو می شدم که آیا معنا هنوز جایی دارد؟ در بسیاری از این متون انسان چنان کوچک و بی پناه تصویر می شود که گویی هیچ افق معنایی باقی نمی ماند. همین احساس خلأ مرا به این سمت برد که به سراغ متون کلاسیک و به ویژه عطار، بروم تا ببینم آیا نوعی معنا یا افق اندیشگی در آنها وجود دارد که بتواند به انسان امروز کمک کند.

آنچه در آثار عطار برجسته است، این است که او هستی را در حال «شدن» می بیند؛ هستی لحظه به لحظه در تغییر و تحول است، از کوچک ترین جزء عالم ذرات تا کامل ترین موجود یعنی انسان. هیچ کس نمی تواند جلوی این دگرگونی را بگیرد. وقتی این اصل را بپذیریم، نتیجه طبیعی آن توجه به لحظه های زندگی و آگاهی از این دگرگونی است؛ اینکه انسان باید با واقعیت پویای هستی هماهنگ شود. این خود می تواند بخشی از رهایی در جهان مدرن باشد.

اما نکته مهم اینجاست که عرفان بیشتر بر «تغییر و شدن» تأکید می کند و این بُعد را برجسته می سازد؛ اما برای یافتن معنای روشن تر و بنیادین تر، به ویژه معنایی که بتواند به زندگی جهت دهد و یک تکیه گاه اخلاقی و وجودی فراهم کند، به نظر من باید نقش دین را جدی گرفت. یعنی در جایی که عرفان تغییر را نشان می دهد، دین ثبات را نشان می دهد؛ آن حقیقت مطلقی که تغییر در آن راه ندارد.

در نتیجه، اگر بخواهیم از معنا سخن بگوییم، معنایی که بتواند انسان را در بحران زندگی مدرن یاری کند، به نظر باید تمایز میان

دین و عرفان را در نظر بگیریم. عرفان به ما می آموزد که جهان سیال است و انسان باید این سیلان را درک کند؛ اما دین است که افق معنا، آرمان های اخلاقی و یک بنیان وجودی پایدار را عرضه می کند.

آثار عطار می توانند برای انسان امروز آرامش، آگاهی و نوعی هماهنگی با جهان در حال تغییر به همراه داشته باشند؛ اما معنای نهایی، آن معنایی که بتواند زندگی را سامان دهد، بیشتر در افق دینداری و آرمان های دینی پدیدار می شود.

ایکنا - در جریان پژوهش درباره شخصیت و اندیشه عطار، آیا سوء فهم هایی درباره او وجود داشته؟ به نظر می رسد شما اشاره کردید که در فهم عطار، غفلتی نسبت به جنبه های فلسفی و حکمی اندیشه او رخ داده است. لطفاً این سوء فهم ها را برای ما توضیح دهید.

بله، سوء فهم های جدی وجود دارد و این سوء فهم فقط درباره عطار نیست، بلکه درباره بسیاری از آثار متفکران ایرانی نیز تکرار شده است. ریشه این مسئله به این برمی گردد که بخش بزرگی از تحقیقات امروز ما از «تفکر» غافل شده اند و از سوی دیگر، پژوهش های فلسفی ما نیز از «زبان» غافل مانده اند.

آثاری مثل عطار در پیوندِ میان فلسفه و ادبیات قرار دارند و برای فهم درست چنین متونی به دو مهارت احتیاج داریم؛ یک مهارت زبانی، که معمولاً از سوی کسی حاصل می شود که ادبیات خوانده و با ظرایف زبان و سبک شناسی آشناست و یک مهارت فلسفی، یعنی شناخت تفکر و پشتوانه های فلسفی.

اکنون مشکل این است که بیشتر تحقیقات این دو ساحت را از هم جدا کرده اند. پژوهشگری که با آثار فلسفی مواجه می شود، با زبان ادبی و سبک شناسی آشنا نیست و پژوهشگری که ادبیات خوانده، از مباحث فلسفی اطلاع کافی ندارد. نتیجه این شده که بسیاری از پژوهش های مربوط به متون عرفانی، نه به لایه های زیرین زبان نمادین دست یافته اند و نه توانسته اند نظام فکری را از دل آثار بیرون بیاورند.

به همین دلیل، آثار بزرگی مثل اسرارنامه یا دیگر آثار عرفانی، صرفاً به عنوان متونی اخلاقی، دینی یا احساسی معرفی شده اند. هر پژوهشگر با یک پیش فرض وارد شده، یک جنبه را گرفته و بر همان اساس نتیجه گیری کرده است؛ در حالی که این آثار ظرفیت های بسیار عمیق تری دارند. مشکل فقط نظری نیست؛ ساختار دانشگاهی هم نقش دارد. فرصت های پژوهش کم است و پذیرش دانشجو زیاد، در این وضعیت فضای تحقیق فراهم نمی شود و همین باعث شده تحقیقات سطحی و حتی مبتذل تولید شود.

باید فلسفه غرب، معرفت شناسی، تفسیر، فلسفه مشاء، حکمت متعالیه، مباحث کلامی و آثار پیش از عطار را بخوانیم تا بتوانیم آن نظام فکری را کشف کنیم. این کار چند سال وقت می گیرد و پژوهش سطحی با چند کتاب جواب نمی دهد، به همین دلیل معتقدم اکنون به یک بازخوانی جدی و دوباره از این آثار نیاز داریم؛ آن هم از طریق پیوند میان «ادیب» و «فیلسوف». این دو باید کنار هم باشند تا بتوانند نظام های فکری را از دل متون بیرون بکشند. تنها در این صورت است که می توانیم لایه های پنهان زبان نمادین و ساختار تفکر عرفانی را درست بفهمیم.

ایکنا - اگر نکته ای درباره پژوهشتان باقی مانده یا در پرسش های من مطرح نشده و شما مایلید به آن اشاره کنید، مشتاقیم بشنویم.

یک نکته مهم وجود دارد که معمولاً از آن غفلت می شود و برای من در این پژوهش بسیار برجسته شد. ما امروز با انبوهی از شرح ها، تفسیرها و توضیحاتی روبه رو هستیم که بر آثار عرفانی نوشته شده اند؛ اما بیشتر این کارها صرفاً «شرح شعر» هستند، نه کشف اندیشه. یعنی ابیات توضیح داده می شود، اما ارتباط این متون با عرفان نظری، با سنت فلسفی ایران و به ویژه با فلسفه ملاصدرا روشن نمی شود. در نتیجه بسیاری از این شرح ها فقط تکرار مکررات اند و به عمق نمی رسند.

نکته مهم این است حکمت متعالیه، عرفان نظری و فلسفه وجودیِ پس از ملاصدرا صورت عقلانی و نظام مند همان اندیشه ای است که در فردوسی، سنایی، عطار، مولوی و حافظ به زبان شعر بیان شده است.

به همین دلیل است که اگر کسی بخواهد عرفان ایرانی، مثلاً عرفان مولوی را درست بفهمد، باید حتماً با فلسفه ملاصدرا آشنا باشد. بدون شناخت حکمت متعالیه، فهم این اندیشه ممکن نیست؛ چون ملاصدرا همان بن مایه های عرفانی و شعر فارسی را در یک نظام فلسفی عمیق و منسجم عرضه کرده است.

به همین سبب تأکید دارم، صرف شرح ابیات، بدون آگاهی از پشتوانه فلسفی، نه تنها کمکی نمی کند، بلکه پژوهش های دانشگاهی را فرسوده و بی ثمر می سازد. این یعنی هدر دادن وقت، انرژی، هزینه و در نهایت نادیده گرفتن ارزش های عظیم متفکرانی مانند صدرالدین شیرازی.

به بیان دیگر، شناخت عرفان ایرانی نیازمند پیوند دوباره ادیب و فیلسوف است و تا زمانی که این ارتباط برقرار نشود، تحقیقات ما فقط در سطح شعر می چرخند و به گوهر اندیشه که در پسِ زبان نمادین و ساختار روایی این متون نهفته است، راه پیدا نمی کنند.